

خیال و ابژکتیویته در نقد اول^۱ کانت

عقیل فولادی^۲

دکترای فلسفه غرب دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۴/۱۶

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۰/۱۵

چکیده

این مقاله، نخست به پیشینه بحث خیال می‌پردازد و بدین طریق تأثیرگذاران بر کانت را روشن می‌نماید. پس از آن توضیحی در باب ابژکتیویته داده می‌شود و سپس به بحث از خیال در نقد عقل محض پرداخته می‌شود. قوه خیال در نظام شناختی کانت دارای جایگاهی منحصر به فرد است. این نقش به مراتب، فعالانه‌تر از جایگاه خیال در نظام‌های فلسفی پیش از کانت است. خیال از سویی در بحث مهم و پیچیده استنتاج استعلائی مقولات فاهمه، فعال است و از سوی دیگر در بحث شاکله‌سازی این مقولات. این‌ها هر دو در فرآیند «ابژکتیو» شدن شناخت حائز اهمیتند. به علاوه صور پیشین مکان و زمان، مولود فعالیت این قوه‌اند. همه این امور نشانگر برجستگی خیال در معرفت‌شناسی این فیلسوف هستند؛ امری که در اخلاف بلافصل وی به وضوح اثر آن آشکار شد. البته این برجستگی، در عین اهمیت آن می‌تواند آفتی برای معرفت‌شناسی دانسته شود چرا که ابژکتیویته را مبتنی بر سوزده می‌نماید. واژگان کلیدی: قوه خیال، استنتاج استعلائی، شاکله‌سازی، ابژکتیویته، معرفت‌شناسی

مقدمه

اهمیت خیال در سنت دکارتی همچون سنت ارسطویی، کمتر از عقل بود. مالبرانش انتقاد از تجربه حسی و قوه تخیل را که دکارت وارد فلسفه خود کرده بود دوباره مطرح کرد و گسترش داد. تمامی بخش یکم اثر اصلی مالبرانش (پژوهشی درباره حقیقت)، به انتقاد از تجربه حسی و تخیل اختصاص یافته است. دوباره در اینجا تخیل نه به منزله راهی به حقیقت بلکه منبع همه توهماتی دانسته می‌شود که ذهن انسان در قلمرو شناخت طبیعت و اخلاق و متافیزیک در معرض آن‌ها قرار می‌گیرد (کاسیرر، ۱۳۸۹: ۴۲۹). اسپینوزا و لایبنیتس تصریح می‌کنند که صور

۱. منظور از نقد اول (یا CPR)، دوم (یا CPrR)، سوم (یا CJ) به ترتیب کتاب‌های نقد عقل محض، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم است. حرف A انگلیسی نشانگر ویراست نخست نقد اول، و حرف B نشانگر ویراست دوم است؛ و آدرس‌ها طبق معیار پذیرفته شده جهانی به صفحه‌های اصلی نسخه‌های آلمانی آثار کانت است که مترجمین به دیگر زبان‌ها نیز بعضاً در حاشیه صفحه‌ها آن‌ها را یاد می‌کنند؛ مثل ترجمه فارسی دکتر ادیب سلطانی از سنجش خرد ناب (= نقد عقل محض).

2. Email: fuladi210@yahoo.com

خیالی، فاقد ضرورت منطقی‌اند (Kearney, 2003: 162). ریچارد کارنی می‌گوید: «این دیدگاه عقل‌گرایانه، با بسیاری از دیگر متفکران متأخر رنسانس و اوائل روشنگری مشترک بود» (Kearney, 2003: 162-163). این جریان اصلی عقل‌گرایی دکارتی بود که کانت به ارث برد و از اساس دگرگون کرد.

در جریان تجربه‌گرایان پیش از کانت، هیوم اساساً توصیف تجربه‌گرایانه لاک در باب صورت خیالی به مثابه «انطباع رنگ‌باخته حواس» را پذیرفته بود. اما وی با طرد «ایده‌های فطری» دکارت و «جوهر» غیرقابل شناخت لاک، اظهار کرد که همه شناخت آدمی ناشی از تداعی صورت خیالی - تصورات^۱ است. فرآیند شناخت، دیگر بر اساس قوانین ضروری مابعدالطبیعی بررسی نمی‌شود. شناخت انسان سلسله‌ای از ترتیب‌های صرفاً روان‌شناختی با حکم‌کردن بر رابطه صورت خیالی - تصورات است (Ibid. 164). بنابراین، از نظر هیوم شناخت ما جز «تداعی‌های خیال» نیست و در واقع هر چند «شناخت» با «خیال» یکی می‌شود، اما این شناخت است که به تخیلات ما فروکاسته می‌شود و نه اینکه خیال به مرتبه شناخت سنتی صعود کرده باشد؛ چرا که فرجام هیوم شکاکیت بود. البته در هیوم نکته‌ای است که می‌تواند پلی باشد به سوی بحث‌های کانت از خیال:

«تصور [= ایده] جوهر ... چیزی نیست مگر مجموعه‌ای از تصورات [= ایده‌های] بسیط، که خیال آن‌ها را وحدت بخشیده است» (Hume, 1826: 33).

هیوم در اینجا «وحدت‌بخشی» به تصورات را به خیال نسبت می‌دهد. این می‌تواند آغازگاه مناسبی برای انقلاب ماهیت خیال در کانت باشد؛^۲ چرا که فیلسوف آلمان نه تنها با آثار هیوم آشنا بود بلکه تحت تأثیر آن‌ها بود که از «چرت جزمی» بیدار شده بود.^۳ کانت می‌گوید:

1. image-ideas

۲. «قابل ملاحظه است که خود هیوم خیال را در مرکز توصیف روان‌شناختی‌اش از علیت، قرار می‌دهد» (Freydberg, 2005: 10). کانت در نقد دوم در بیان مقصود هیوم می‌گوید: «فقط با قاعده قوه خیال [by the rule of imagination] می‌توان مواردی مشابه موارد قبلی را انتظار داشت، هر چند وقوع چنین انتظاری هرگز قطعی نیست با وجود این، غالباً محقق می‌شود» (CPrR, 5:51). بحث‌های کانت راجع به «ترکیب» و «شاکله‌سازی» بر اساس قوه خیال، ناظر به بحث‌های هیوم است و البته کانت نیز پس از ارائه تقریر خویش از اعمال این قوه، آن‌ها را سوژکتیو می‌داند و از این جهت با هیوم موافق است اما وی برخلاف هیوم قائل به ابژکتیویته‌ای می‌شود که اثر «ادراک به خود (apperception)» بر خیال است. استعلائی بودن ترکیب خیال مولد نیز فرقی دیگر با هیوم است.

۳. کانت هر چند در تمهیدات، سبب بیداری خود از «خواب جزمی» را هیوم می‌داند (ر.ک: تمهیدات، ص ۸۹)، اما در نامه نگاشته به گاروه در سال ۱۷۹۸، «تعارضات عقل محض» را سبب بیداری‌اش از چرت جزمی و کشیده‌شدنش به سوی «نقد [و بررسی] خود عقل» بیان می‌کند. ر.ک: (Kant, Correspondenc, 1999: 552).

«اگر بخواهیم درباره نخستین خاستگاه شناخت خود داوری کنیم، ترکیب نخستین چیزی است که باید بدان توجه نماییم. ترکیب عموماً...، معلول صرف قوه خیال است، یعنی معلول کارکردی کور اما گریزناپذیر از روح که بدون آن ما هرگز و در هیچ‌جا شناختی نخواهیم داشت، هر چند به ندرت به این کارکرد آگاهییم» (A 78/B 103).

چنانکه در عبارت فوق مشاهده می‌کنیم، کانت نخستین منشأ شناخت را «ترکیب» می‌داند و ترکیب را «معلول صرف قوه خیال»؛ هر چند این کارکرد ذهن ما را کارکردی «کور» می‌داند.^۱ این آغاز فعال شدن «خیال» در نقد اول کانت است که هر چند وی در اینجا نحوه این فعالیت را «کور» می‌داند، اما در بحث استنتاج استعلائی، راجع به این فرآیند «کور» مطالبی را بیان می‌کند. در بحث شاکله‌سازی نیز به مبهم‌بودن کارکرد خیال اشاره می‌شود. شاکله از نظر وی عبارت است از: «ترکیب محض مطابق با یک قاعده وحدت بر طبق مفاهیم به طور کلی، ترکیبی که به وسیله مقوله بیان می‌شود» (A 142/B 181). ولی می‌گوید: «این شاکله‌سازی فاهمه ما، از نظر پدیدارها و صورت محض آنها، هنری است نهفته در ژرفنای روح آدمی که دشوار است بتوان شگردهای راستین آن را از طبیعت یافت و آنها را عریان در معرض دید نهاد» (A 141/B 180). این عبارت، باز، دال بر مبهم بودن فرآیند خیال است. اشاره کانت به «هنر» بودن شاکله‌سازی خیال در عبارت مذکور، امری است که می‌تواند در بیان ارتباط خیال در نقد اول و نقد سوم، مورد تأمل قرار گیرد.

با همه این‌ها، چنانکه رودولف مکریل می‌گوید، تأملات کانت در باب خیال، پیش از دوره نقادی، عمدتاً تحت تأثیر ولف و به ویژه باومگارتن بوده است. ولف خیال را «قوه شعرسازی [poeticize] یا ابداع»^۲ می‌نامید. گفته شده است که ولف قبل از کانت، خیال مولد را با میسر ساختن ابداع اشکال جدید و خلق ترسیم‌های ریاضی مطرح کرده بود.^۳ همچنین ولف گفته بود که بازتولید اشکال و صور انتزاعی برای خیال آسان‌تر از بازتولید رنگ‌ها است. این امر، مفادی صوری را به خیال می‌دهد که کانت آن را بیشتر پرورش داد (Makkreel, 1990: 10).

۱. پیتون می‌نویسد: «کلمه (کور) متضمن این نیست که خود خیال ضرورتاً ناآگاه باشد. خیال عموماً یک فعالیت آگاه است هر چند نه فعالیت خودآگاه؛ ما در خیال نوعی آگاهی داریم، اما ما به ندرت از ماهیت عمل خودمان آگاهی داریم» ر.ک: (Paton, V: 1, 1936: 269-270).

2. Wolff, Christian, Vernünftige Gedanken von Gott, der Welt und der Seele des Menschen (Hildesheim: Georg Olms Verlag, 1983), §242, 135.

3. Cf. Alfred Baeumler, Das Irrationalitätsproblem in der Ästhetik und Logik des 18. Jahrhunderts bis zur 'Kritik der Urteilskraft' (Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1974), 146.

مقایسه دیدگاه اولیه کانت دربارهٔ قوهٔ خیال، با کتاب باومگارتن آسان‌تر است؛ چرا که کانت برای درس گفتارهای مابعدالطبیعه‌اش، به کرات کتاب *مابعدالطبیعه* (۱۷۳۹) باومگارتن را به عنوان متن درسی قرار داده بود، متنی که شامل بخشی راجع به روان‌شناسی تجربی بود. باومگارتن در آنجا قوای شناختی فروتر را در ارتباط با کمال شناخت حسی بحث می‌کند. وی بعدها در *زیبایی‌شناسی* اش (۱۷۵۰-۵۸) آن کمال شناخت حسی را معادل ادراک^۱ و پدیدآوردن^۲ زیبایی می‌داند. این ادعا با معنای مدرنی که باومگارتن به واژه «استتیک» داد، پیوند می‌یابد. وی به معنای قدیمی‌تر دربارهٔ مطالعه حساسیت، معنای جدید استتیک را به عنوان علم زیبایی و ذوق، اضافه کرد. او علقهٔ باستانی میان زیبایی و حقیقت را حفظ کرد، اما آن را با مرتبط کردن زیبایی و شناخت حسی - به عنوان شناختی متمایز از شناخت مفهومی - بازاندیشی کرد. زیبایی‌شناسی [= استتیک] به عنوان علم کمال شناخت حسی، صرفاً تابع علم شناخت مفهومی نیست و چیزی بیش از آن است که محتوای حسی را برای منطق انتزاعی سنتی مفاهیم فراهم کند بلکه منطق خودش را برای «تعیین کامل امر منفرد»^۳ شکل می‌دهد، که کمال دقیق ادراک (percept)ها است. حس بر اساس این منطق ادراکی جدید، نه تنها می‌تواند وضوح اشتدادی^۴ کیفیت‌های متمایز اشیاء را، بلکه همچنین وضوح امتدادی^۵ کل انضمامی به مثابه ادراک شده در یک نظر را، نمایش دهد. در اینجا باومگارتن مسئله دریافتن یک کل در یک نظر را مطرح می‌کند، که کانت به شیوه‌های مختلف از طریق قوهٔ خیال بدان می‌پردازد (مثلاً در بحث همبینی (synopsis) (Makkreel, 1990: 10-11)).

کانت در *نقد عقل محض*، مخالف باومگارتن است و می‌گوید: قاعده‌های زیبایی نمی‌توانند به حد علم ارتقاء یابند. این کار تلاشی بیهوده است. چرا که منشأ چنین قاعده‌هایی تجربه است و نه اینکه پیشین باشد (CPR. A 21/B 35-6). با این حال، وی بعدها در *نقد قوهٔ حکم* این دیدگاه را اتخاذ کرد اما بدون پذیرفتن ایده‌های «حقیقت زیباشناختی»^۶ باومگارتن، و با رد اینکه زیبایی به عنوان نوعی از کمال باشد (CJ. §15). با وجود این، شکی نیست که تأملات قبل از

1. appreciation

2. production

3. See A. G. Baumgarten, *Aesthetica* (Hildesheim: Georg Olms, 1970), §14.

4. Mary J. Gregor, "Baumgarten's *Aesthetica*," *Review of Metaphysics* 37 (1983): 304.

5. intensive clarity

6. extensive clarity

7. aestheticological truth

See Baumgarten, A. G. *Aesthetica*. Hildesheim: Georg Olms, 1970, §556.

دوره نقادی کانت درباره حس و خیال، عمدتاً متأثر از بیان باومگارتن در باب توانایی‌های تصویری^۱ قوای شناختی فروتر بود.

هدف نگارنده در این مقاله این است که با توجه به اینکه خیال از معیارهای سوپژکتیو بودن دانسته می‌شود^۲ بررسی نماید که ابژکتیویته کانتی چگونه و چه میزان ریشه در خیال و سوپژکتیویته دارد و اینکه چگونه خیال به دست بزرگ‌ترین فیلسوف دوره روشنگری اوج می‌گیرد. اما قبل از ورود به بحث خیال توضیح مختصری پیرامون معنای ابژکتیویته بایسته است.

۱- ابژکتیویته

در اصطلاح فلسفه مدرسی، که از دانز اسکاتوس^۳ آغاز می‌شود و تا قرن‌های هفدهم و هجدهم ادامه می‌یابد، «ابژکتیو» مختص هر چیزی است که به عنوان ایده یا تصور، در ذهن و بدون وجود مستقل، وجود دارد. به عنوان مثال، می‌توان به تأمل سوم از کتاب *تأملات دکارت*، و کتاب *اخلاق اسپینوزا* بخش اول، قضیه سی‌ام، و *سیریس بارکلی* بند ۲۹۲ مراجعه کرد. اما امروزه، «ابژکتیو» به معنای ویژگی یک ابژه [= عین] واقعی موجود مستقل از ذهن شناسنده در مقابل «سوپژکتیو» است. دگرگونی معنایی به وسیله باومگارتن انجام شد (Runes, 1983: 233).

مراد کانت از «ابژکتیویته» - در *نقد اول* - چیزی است که نه از اعیان [= ابژه‌ها] برگرفته شده و نه از ایده‌های افلاطونی. در واقع، مینا یا حکم «ابژکتیو» از «سوژه» برآمده است. وحدت ضروری پیشین ارتباط پدیدارها در سرچشمه‌های اصلی شناخت ذهن ما نهفته است که شرط‌های «عین» یا «ابژه» به شمار می‌آیند. به همین دلیل، این شرط‌های «سوپژکتیو» در عین حال، به نحو «ابژکتیو» نیز معتبرند و بدین طریق است که ما به وحدت تألیفی پیشین دست می‌یابیم (A125-6). بنابراین، واژه «عین» [= ابژه] به معنای شیء فی‌نفسه نیست بلکه حاصل تألیفی از داده‌های شهود حسی و مفاهیم فاهمه و ایده‌های عقلی است. در این عمل وحدت‌بخشی ما به شناخت «عین» ناآل می‌شویم. مقصود از «انقلاب کپرنیکی» همین است که ما دیگر با عین به معنای نفس الامر اشیاء از طریق عقل - که دیگر فاقد شهود عقلی است - روبرو نیستیم.

1. representational

۲. پیتون: هر گونه ارجاع به خیال، نشانه مسلمی است که ما با استنتاج سوپژکتیو سر و کار داریم (Paton, V: 1, 1936: 241).

3. Duns Scotus

توضیح و نقد هگل در توصیف ابژکتیویته کانتی برای فهم مقصود کانت، مناسب به نظر می‌رسد. هگل، در بخش اول *دائرة المعارف*، سه معنا را برای ابژکتیویته ذکر می‌کند: نخست، معنای عرفی؛ دوم، معنای کانتی؛ و سوم، مقصود خودش از این واژه. وی می‌گوید: «در زبان زندگی متعارف، منظور ما از ابژکتیو، آن چیزی است که خارج از ما وجود دارد و به وسیله حس از بیرون به ما می‌رسد. آنچه کانت انجام داد، انکار این بود که مقولات، مثل علت و معلول، بدین معنا ابژکتیوند یا اینکه در حس داده می‌شوند و در مقابل مدعی شد که آن‌ها به خود اندیشه [thought] ما، [یعنی] به خودانگیختگی اندیشه، وابسته‌اند. در نتیجه تا بدین حد آن‌ها سوژکتیو خواهند بود و با این حال، به‌رغم این، کانت به سبب امر کلی و ضروری، به چیزی که اندیشیده می‌شود عنوان ابژکتیو می‌دهد، در حالی که وی آنچه را که صرفاً احساس می‌شود، سوژکتیو توصیف می‌کند. این ترتیب ظاهراً کاربرد سابق واژه را دگرگون می‌کند و سبب شده است که کانت به زبان گیج‌کننده‌ای متهم شود. اما اگر ما با دقت بیشتری واقعیات مسئله را ملاحظه کنیم، این اتهام غیرمنصفانه است. عوام بر این باورند که ابژه‌های ادراک که در مقابلشان است، مثل یک حیوان منفرد، یا یک ستاره تک، موجودات مستقل و باثباتی‌اند، که اندیشه‌ها در مقایسه با آن‌ها بی‌پایه و وابسته به چیزی دیگرند. با وجود این، در واقع، به معنای واقعی کلمه، ادراک‌های حسی ویژگی وابسته و ثانویه دارند، در حالی که اندیشه‌ها واقعاً مستقل و اولیه‌اند. با این وصف، کانت عنوان ابژکتیو را به عامل عقلی، یعنی به امر کلی و ضروری، نسبت داد و وی در این کار کاملاً محق بود.

اما با این همه، ابژکتیویته اندیشه، به معنای کانتی، باز تا حد معینی سوژکتیو است. به نظر کانت، اندیشه‌ها، هر چند مقولات کلی و ضروری، صرفاً اندیشه‌های ما هستند، که به وسیله خلیجی غیرقابل عبور از شیء، چنانکه جدای از شناخت ما وجود دارد، جدا شده‌اند. اما ابژکتیویته حقیقی اندیشیدن [thinking] بدین معناست که اندیشه‌ها سوای از اینکه صرفاً متعلق به ما هستند، باید در عین حال، ذات [essence] واقعی اشیاء باشند، [یعنی ذات واقعی] هر آنچه که برای ما ابژه است» (Hegel, 1904: 85-86).

۲- خیال در نقد عقل محض

عمده بحث *نقد اول* از قوه خیال، در دو جای این کتاب مطرح می‌شود: نخست در استنتاج استعلائی، دوم در شاکله‌سازی. استنتاج استعلائی از مباحث پیچیده *نقد اول* کانت است که از آغازین مرحله‌های سیر اندیشه کانت پیرامون آن (یعنی قبل از انتشار ویراست اول *نقد*

عقل محض) وی به ناقص بودن تبیین‌هایش بدون مساعدت خیال پی‌می‌برد و از این‌رو، پای خیال در این استنتاج به نحوی برجسته به میان می‌آید. این آغاز اوج‌گیری خیال در معرفت‌شناسی کانت است، به طوری که ترکیب استعلائی خیال در بنیاد همه مفاهیم فاهمه ما قرار می‌گیرد (Kant, 2005: 258)؛ و این قوه، بنیاد هر گونه شناخت پیشین می‌شود. اما از آنجا که چنین محوریتی برای خیال در یک نظریه شناخت چندان موجه نمی‌نماید کانت در پی انضباط و قاعده‌مندی خیال برمی‌آید و از این رو به بحث ترکیب سه‌گانه^۱ رومی آورد. ترکیب استعلائی خیال مولد، ابتکار کانت است که با توجه به ذهنی و پیشین دانستن صور مکان و زمان، وی توانست به تصویری از خیال دست یابد که هیچ‌یک از پیشینیانش نمی‌توانست چنان تصویری از خیال داشته باشد. جهت تبیین این ترکیب، بحث را با روشن‌سازی خیال بازتولیدی و خیال مولد به پیش می‌بریم.

۳- خیال: مولد و بازتولیدکننده

«قوه خیال، به مثابه یک قوه شهود بدون حضور ابژه، یا مولد^۲ است - یعنی قوه عرضه نخستین^۳ ابژه، که از این‌رو، مقدم بر تجربه است - و یا بازتولیدی است - یعنی قوه عرضه ثانوی^۴ ابژه، که شهود تجربی قبلی ذهن را به یادش می‌آورد. شهودهای محض مکان و زمان، متعلق به قوه مولدند؛ پیش‌فرض همه شهودهای دیگر، شهود تجربی است، که هنگامی که [این شهود تجربی] با مفهوم ابژه مرتبط می‌شود و در نتیجه، شناخت تجربی می‌شود، تجربه نامیده می‌شود» (Kant, 2006: 60).

بحث از کارکرد تولیدی و بازتولیدی خیال در فلسفه کانت دگرگونی‌هایی یافته است که در اینجا با توجه به اینکه کتاب *انسان‌شناسی* از آخرین آثار (۱۷۹۸) این فیلسوف است تعریف ارائه شده در این کتاب در ابتدا ذکر شد تا با نگاه به موضع نهایی وی، مطالب پیش‌تر وی ساده‌تر فهم شود. کانت در ویراست نخست *نقد عقل محض*، ترکیب بازتولیدی خیال را به اعمال استعلائی ذهن وابسته می‌دانست و از همین‌رو نیز قوه خیال را به «استعلائی» توصیف می‌نمود (A102). اما این موضع کانت در همان ویراست نخست، مذبذب بود و در چند صفحه بعدتر، یعنی در A118 وی تصریح می‌کند که «فقط» ترکیب تولیدی خیال می‌تواند به نحو پیشین صورت

۱. ترکیب در سطح حس، ترکیب در سطح خیال و سرانجام، ترکیب در سطح فاهمه.

2. productive
3. original presentation
4. derivative presentation

گیرد، زیرا ترکیب بازتولید بر شرطهای تجربه استوار است. همچنین در A121، قوه بازتولیدی نیروی خیال را بنیاد سوپژکتیوی صرفاً تجربی می‌داند. بالاتر از این‌ها، وی در A123، می‌گوید: «قوه خیال همچنین عبارت است از قوه ترکیب پیشین، که بدین سبب ما آن را قوه خیال مولد می‌نامیم و مادام که قوه خیال در رابطه با تمام کثرت پدیدار، چیزی جز وحدت ضروری در ترکیب کثرات پدیدار را منظور ندارد، می‌تواند کارکرد استعلایی قوه خیال نامیده شود. فقط به واسطه این کارکرد استعلایی نیروی خیال است که حتی قرابت پدیدارها و با قرابت پدیدارها، تداعی پدیدارها، و از راه تداعی پدیدارها، سرانجام بازتولید پدیدارها بر طبق قانون‌ها، و در نتیجه خود تجربه، ممکن می‌شود. زیرا بدون این کارکرد استعلایی، مفاهیم متعلق‌ها هرگز نخواهند توانست در یک تجربه گردآیند» (A123).

چنانکه در عبارت فوق مشاهده می‌کنیم، کانت نه تنها تصریح می‌کند که کارکرد «پیشین» خیال، تولیدی است، بلکه عمل بازتولید را وابسته به عمل تولیدی خیال می‌داند که پیشین است و طبقاً کارکرد استعلایی خیال نیز به کارکرد اخیر نسبت داده می‌شود. بدین طریق، «خیال مولد، کارکرد بازتولیدی را نیز اعمال می‌کند، که بدون آن هیچ «صورت خیالی» و هیچ «پیوندی میان انطباعات» ممکن نخواهد بود» (Rosenberg, 2005: 113). این تذبذب در ویراست دوم پایان یافت و کانت قاطعانه ترکیب بازتولید خیال را منحصرأ تابع قانون‌های تجربی (تداعی) دانست: «مادام که قوه خیال، خودانگیختگی باشد، من آن را گاه به گاه همچنین قوه خیال مولد می‌نامم و آن را بدان وسیله افتراق می‌دهم از قوه خیال بازتولیدی، که ترکیب آن منحصرأ تابع قانون‌های تجربی، یعنی قانون‌های تداعی است و از این رو، به روشن‌سازی شناخت پیشین مساعدت نمی‌کند و بدین دلیل به فلسفه استعلایی تعلق ندارد، بلکه متعلق است به روان‌شناسی» (B152).

طبق عبارت فوق، خودانگیختگی خیال است که باعث آفرینندگی (یا تولید) آن می‌شود و آن را از بازآفرینندگی (یا بازتولیدی) که تابع قوانین تداعی است متمایز می‌کند. طبق معیار خودانگیختگی می‌توان گفت تا زمانی که خیال تحت تأثیر امور تجربی است، خودانگیخته نیست چرا که منفعل از حواس است اما هنگامی که خودانگیخته باشد، آفریننده و مولد است.

اما در اینجا با مشکلی مواجه می‌شویم. از نظر کانت حساسیت شامل دو بخش است: حس و قوه خیال. حس، قوه شهود در حضور ابژه است؛ خیال، شهود حتی بدون حضور ابژه است (Kant, 2006: 45). اگر قوه خیال، بخشی از حساسیت است چگونه می‌تواند خودانگیخته باشد، در حالی

که می‌دانیم حس، منفعل است؟^۱ عبارات کانت - که در ادامه می‌آید - که ترکیب را عمل فاهمه تلقی می‌کند، شاید برای رهایی از همین اشکال خودانگیختگی حواس باشد. بدین معنا که ترکیب‌گری خیال به واسطه نفوذ «ادارک به خود»^۲ یا نفوذ فاهمه بر آن است، و گرنه خیال فی‌نفسه، منفعل است.

۴- ترکیب‌گری خیال

«ترکیب به طور کلی، ... معلول صرف قوه خیال است، یعنی معلول یک کارکرد روح (فاهمه [تعبیر کانت]) که کور است، ولی با این همه ناگزیر؛ و بدون آن ما هرگز و در هیچ جا شناختی نخواهیم داشت، هر چند به ندرت به این کارکرد واقفیم. اما این ترکیب را تحت مفاهیم آوردن، کارکرد فاهمه است. از راه این کارکرد، فاهمه برای نخستین بار شناخت را به معنای واقعی فراهم می‌کند» (A 78/B 103).

ترکیب طبق متن بالا معلول قوه خیال است چرا که ترکیب، مستلزم مرور کثرات است و این مستلزم «بازتولید» آن‌ها توسط خیال است به طوری که اگر خیال، آنچه را که در زمان سابق گذشته است نتواند بازآفرینی کند امکان مرور کثرات، ناممکن است و اگر چنین چیزی میسر نشود، ترکیب اساساً بی‌معنا خواهد بود چرا که ما با حس فقط «آن» و «لحظه» بالفعل را مشاهده می‌کنیم و نه گذشته را. از این رو است که کانت، ترکیب را معلول محض قوه خیال می‌داند. این ترکیب، خود، مستلزم ترکیب استعلائی خیال است. زیرا ترکیب قوه خیال، بر اصول پیشین مبتنی است و لذا ما گونه‌ای ترکیب استعلائی محض قوه خیال را فرض می‌کنیم که بنیاد امکان هر گونه تجربه است. زیرا تجربه ضرورتاً مستلزم بازآفرینی پدیدارها است (A101-2). روشن است که کل تصور پیشین ما از مکان و زمان نیز مبتنی بر این توانایی استعلائی خیال است (A102)؛ و از این رو، ترکیب استعلائی خیال، بنیاد تجربه می‌شود.

عبارت فوق (A 78/B 103)، در هر دو ویراست نقد اول آمده است. کانت در نسخه خودش از ویراست نخست، به جای «کارکرد روح»، «کارکرد فاهمه» را قرار می‌دهد.^۳ گویی

۱. در درس‌گفتارهای مابعدالطبیعه کانت - ارائه شده در میانه دهه ۱۷۷۰- آمده است: «من خویشتن را یا منفعل (passive) می‌یابم یا خود - فعال (self-active). آنچه متعلق به قوه من است از این حیث که من منفعل هستم، متعلق به قوه فروتر من است. آنچه متعلق به قوه من است از این حیث که من فعال هستم، متعلق به قوه برتر من است. ... همه قوای فروتر، مقوم حساسیت؛ و همه قوای برتر مقوم عقلانیت (intellectuality) هستند» (Kant, 1992: 47-48).

2. apperception

3. CPR.,2000: 211, translator's footnote (b).

وی گرایش بدان دارد که قوه خیال را یکی از کارکردهای فاهمه بداند. مکریل در توجیه این عبارت کانت می‌گوید: «از آنجا که این عبارت [یعنی «روح»] در بخش مقدماتی تحلیل آمده است که کانت آن را اصلاح نکرده بود، ابقای آن را در ویراست دوم می‌توان به عنوان غفلی از طرف کانت تبیین کرد» (Makreel, 1990: 28-29). وی در ادامه، تغییر «روح» به «فاهمه» در نسخه خود کانت را به عنوان تأییدی بر مدعایش ذکر می‌کند. در هر حال، کانت در افزوده‌های اختصاصی ویراست دوم، به صراحت ترکیب را عمل فاهمه تلقی می‌کند: «ترکیب یک کثرت به طور کلی، هرگز نمی‌تواند از راه حواس در ما واقع شود و بنابراین، همچنین نمی‌تواند قبلاً در صورت محض شهود حسی گنجانیده شده باشد. زیرا ترکیب عبارت است از یک فعل خودانگیختگی قوه تصور؛ و چون باید این قوه را در افتراق با حساسیت، فاهمه نامید، از این رو هرگونه ترکیب - خواه ما از آن ترکیب آگاه باشیم یا نباشیم، خواه ترکیب کثرات شهود باشد خواه ترکیب مفاهیم گوناگون و در صورت نخست، شهود چه تجربی باشد چه غیرتجربی - در هر حال یک عمل فاهمه است. ما بر این عمل فاهمه، عنوان عام ترکیب می‌گذاریم» (B 129-130).

آیا این عبارت با عبارت سابق (A 78/B 103)، قابل جمع است؟ ظاهراً توجیه مکریل موجه می‌نماید. باز در متنی که میان دو ویراست، مشترک است سخن از ترکیب قوه خیال به میان آمده است: «اولین چیزی که برای شناخت همه ابژه‌ها باید به نحو پیشین به ما داده شود، کثرات شهود محض است. دومین امر، ترکیب این کثرات به وسیله قوه خیال است؛ ولی این نیز شناختی به ما نمی‌دهد. مفهوم‌هایی که به این ترکیب محض، وحدت می‌بخشند و منحصرأ در تصور این وحدت ترکیبی ضروری وجود دارند، سومین امر را برای شناخت ابژه‌ای که پیش می‌آید تشکیل می‌دهند، و مبتنی بر فاهمه‌اند» (A 78-9/B 104).

۱. اما آیا با این توجیه مکریل، مشکل کانت حل می‌شود؟ طبق مدعای مکریل - و در واقع، طبق تغییر عبارت توسط کانت - عبارت بدین طریق در می‌آید که قوه خیال، کارکردی از فاهمه است. اما می‌دانیم که کانت قوه خیال را جزئی از حساسیت می‌داند. در این صورت، با چنین چیزی مواجهیم: قوه خیال (بخوانید «کارکردی از فاهمه») جزئی از حساسیت است؛ در واقع، مشکل کانت، در هر حال این است: اگر خیال، ترکیب‌گر باشد، کانت با مشکل فعال شدن حساسیت - که از نظر کانت، منفعل است و خیال نیز بخشی از آن است - مواجه است؛ و اگر خیال ترکیب نکند، نقش میانجیگری آن میان حس و فاهمه با مشکل مواجه می‌شود. لذاست که کانت با تعابیری مذبذب، از سویی، خیال را ترکیب‌گر می‌داند که نقش واسطه‌گری را ایفا نماید؛ و از سوی دیگر، آن را تحت نفوذ فاهمه قرار می‌دهد تا از مشکل فعال شدن حساسیت رها شود.

در اینجا می‌بینیم که ترکیب به خیال نسبت داده می‌شود و وحدت به فاهمه. فرق ترکیب و وحدت چیست؟ آیا ترکیب، وحدت نیست؟ با توجه به اینکه ترکیب، نوعی اتحاد برقرار کردن میان تصورات است، فرق وحدتی که فاهمه، اعطاءکننده آن است با ترکیبی که به خیال نسبت داده شده است چیست؟ کانت در جایی دیگر چنین می‌گوید: فاهمه «وحدت ترکیبی» را به ترکیب قوه خیال در رابطه با «ادراک به خود» اعطاء می‌کند. این عمل باعث «وحدت تجربه» می‌شود (A 237/B 296). در ویراست نخست آمده است: ادراک‌های حسی، فی‌نفسه، منفرد و مجزای از یکدیگرند، لذا «یک قوه فعال برای ترکیب این کثرات در ما وجود دارد که ما آن را قوه خیال می‌نامیم و من فعل قوه خیال را که بی‌واسطه بر ادراک‌های حسی اعمال می‌شود، ادراک ساده می‌خوانم. در واقع، قوه خیال باید از کثرات شهود، صورتی خیالی^۱ تشکیل دهد» (A120). همچنین در ویراست نخست، ترکیب کثرات حسی به قوه خیال نسبت داده شده است ولی وحدت این ترکیب از راه «ادراک به خود» بنیادین انجام می‌شود (A94).

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که از نظر کانت، خیال، قطعاً در ترکیب کثرات و از پراکندگی درآوردن آن‌ها دخیل است، اما این عمل برای حصول شناخت کافی نیست و نیاز به وحدتی است که از قوه‌ای برتر ناشی می‌شود. این وحدت همان «هویت» بخشی به ترکیب خیال است که خیال از انجام آن عاجز است و ترکیب در سطح خیال، فاقد آن. به علاوه، ترکیبی که به خیال نسبت داده شده، عمل صرف خیال نیست، یعنی عبارت کانت که می‌گوید: «ترکیب معلول صرف خیال است»، باید به گونه‌ای تعدیل شود که با عبارات دیگر وی و به ویژه با ویراست دوم، هماهنگ باشد. جهت دستیابی بدین هماهنگی می‌توان پاسخ این پرسش را بررسی نمود: آیا قوه خیال در ترکیب‌گری خود، خودانگیخته است یا اینکه تحت سیطره فاهمه است؟ به عبارت دیگر، آیا قوه خیال، این ترکیب را به نحو مستقل انجام می‌دهد یا تابع قوه‌ای دیگر است؟ کانت در ویراست دوم، می‌گوید: «پدیدارها به مثابه تصورات محض، تابع هیچ نوع قانون پیوستگی نیستند، مگر تابع آن قانونی که قوه متصل‌کننده آن را تجویز کند. حال آنچه کثرات شهود حسی را متصل می‌کند، قوه خیال است، و قوه خیال برای وحدت ترکیب عقلی‌اش^۲ متکی به فاهمه است و برای کثرات ادراک ساده، متکی به حساسیت» (B164).

در اینجا می‌بینیم که خیال جهت وحدت ترکیب عقلی‌اش متکی به فاهمه می‌شود. مقصود از

1. image

2. intellectual

عقلی بودن این ترکیب، خودانگیختگی و استقلال از حواس است^۱. یعنی ترکیب برای اینکه مستقل از حس شود و به حد ضرورت و کلیت برسد نیازمند اثرگذاری فاهمه است که بدین طریق، امر سوپزکتیو خیال به امر ابژکتیو تبدیل می‌شود. اما این تمام ماجرا نیست بلکه «هر گونه ترکیب که حتی خود ادراک حسی بدان وسیله ممکن می‌شود تابع مقولات است، و چون تجربه عبارت است از: شناخت از راه ادراک‌های حسی به هم پیوسته، پس مقولات شرط‌های امکان تجربه‌اند و از این رو، به نحو پیشین برای همه ابژه‌های تجربه نیز معتبرند» (B161). بنابراین «هر گونه ترکیب» تحت سیطره «فاهمه» است و خیال، در اینجا هیچ‌گونه آزادی و استقلالی از خود ندارد. به عبارت دیگر، ترکیب‌گری خیال در *نقد اول* کانت در راستای هدایت‌گری و خواست فاهمه است؛ برخلاف *قوه خیال* در *نقد سوم* که با فاهمه در بازی آزاد است.

۵- خیال در استنتاج استعلائی ویراست دوم

کانت در ویراست دوم، پس از پایان بحث استنتاج استعلائی مقولات فاهمه،

۱. «همه قوای فروتر، مقوم حساسیت‌اند و همه قوای برتر مقوم عقلانیت [= intellectuality] ... عقلانیت، قوه تصور، یا قوه امیال، یا قوه احساس لذت و الم است مادام که انسان کاملاً مستقل از ابژه‌ها است. شناخت‌های حسی نه به خاطر مبهم بودنشان حسی‌اند، بلکه بدین خاطر حسی‌اند که در ذهن مادامی رخ می‌دهند که ذهن به وسیله ابژه‌ها متأثر می‌شود. به همین طریق، شناخت‌های عقلی [= intellectual] نه به خاطر متمایز بودنشان عقلی‌اند، بلکه بدین خاطر عقلی‌اند که از خودمان ناشی می‌شوند. بر این اساس، تصورات عقلی ممکن است مبهم باشند و تصورات حسی ممکن است متمایز باشند. امر حسی عبارت است از شهوه، امر عقلی عبارت است از مفاهیم» (Kant, 1992: 47-8). بدین طریق، از نظر کانت، معیار intellectual بودن شناخت، «خودانگیختگی» است. با توجه بدین امر که در نظام استعلائی کانت، هم فاهمه محض و هم عقل محض هر دو خودانگیخته‌اند، پس واژه مذکور نسبت به این دو قوه، عام است و هر دو را شامل خواهد بود. بلکه به تصریح کانت، نه تنها شامل قوه شناختی [نقد اول] و قوه میل [نقد دوم] بلکه شامل «احساس لذت و الم» [نقد سوم] نیز می‌شود. بنابراین، intellect عام به نظر می‌رسد به نحوی که شامل کل قوای خودانگیخته ذهن است و معنایی ساری در هر سه نقد کانت دارد، چنانکه در نقد سوم می‌بینیم که قوه حکم، تعیین‌پذیری را از طریق قوه عقلی (intellektuelle Vermögen/intellectual faculty)، برای فرولایه فوق محسوس فراهم می‌کند (CJ, 2000: 82)، در حالی که reason (که در امر والا با خیال در بازی آزاد است) در مقابل فاهمه (که در امر زیبا با خیال در بازی آزاد می‌باشد) است. خوب است به یاد داشته باشیم که در عنوان *نقد‌های اول و دوم* کانت نیز Vernunft - که معادل انگلیسی reason است - آمده است. intellect در *نقد‌های سه‌گانه* کانت در بردارنده خودانگیختگی و استقلال انسان است ولی reason در *نقد اول*، ساحت تعارضات است و کارکرد مثبت آن صرفاً نظام‌بخش است در حالی که intellect با افزوده شدن به ترکیب خیال، وحدت شناختی را به ما می‌دهد و این عملی است که قوام‌بخش شناخت است.

(یعنی پایان بند ۲۰)^۱ توضیحاتی را در هفت بند بدان می‌افزاید. وی هدف از این کار را «نشان دادن اعتبار پیشین مقولات در رابطه با همهٔ ابژه‌های حواس ما» جهت برآورده شدن مقصود کامل از استنتاج استعلائی می‌داند (B145). در مسیر استنتاج به‌رغم اینکه کانت مسیر ابژکتیو را می‌پیماید و به اصطلاح، استنتاج ابژکتیو مقولات را ارائه می‌کند، اما از نظر وی برای معتبر بودن مقولات باید امری بیش از این اثبات شود، یعنی امکان تطبیق آن‌ها بر شهود تجربی نیز ثابت شود (B147). در واقع، کانت در اینجا می‌گوید: «فقط شهود حسی و تجربی متعلق به ما می‌تواند به مقولات معنا و مفهوم بدهد» (B149).

بدین منظور است که پای خیال به میان می‌آید، اما این بار نه با عنوان «ترکیب ادراک بازتولیدی» (که در ویراست نخست مطرح شده بود) بلکه با عنوان ترکیب ارتسامی^۲ (B 151). این ترکیب، اثر فاهمه بر حساسیت و نخستین تطبیق آن - که در عین حال، بنیاد همهٔ تطبیق‌های دیگر نیز هست - بر ابژه‌های شهود ممکن ما است (B152). این ترکیب، ترکیبی است که در کنار ترکیب عقلی^۳ (یا ترکیب فاهمه)^۴ مطرح می‌شود و هر دو ترکیب نیز استعلائی‌اند، چرا که به نحو پیشین انجام می‌شوند و به علاوه، امکان شناخت‌های پیشین دیگر نیز مبتنی بر آن‌هاست (B151).

روزنبرگ، می‌گوید: «ترکیب‌های ادراک ساده و بازتولیدی، در استنتاج ویراست دوم، به عنوان ترکیب ارتسامی کثرات (شهود محسوس)^۵ در یک دسته نهاده می‌شوند» (Rosenberg, 2005: 112). سخن روزنبرگ ناموجه است. زیرا در ویراست دوم، ترکیب بازتولیدی، امری روان‌شناختی و تجربی دانسته می‌شود؛ در حالی که ترکیب ارتسامی، به تصریح کانت در ویراست دوم، ترکیبی استعلائی است: «این ترکیب کثرات شهود حسی، که به نحو پیشین ممکن و ضروری است، می‌تواند ارتسامی نامیده شود (ترکیب ارتسامی) تا متمایز گردد از آن گونه ترکیب که در رابطه با کثرات شهود حسی به طور کلی، در مقوله صرف اندیشیده می‌شود و ترکیب فاهمه نامیده می‌شود (ترکیب عقلی)^۶. هر دو گونه ترکیب، استعلائی‌اند؛ نه صرفاً بدین دلیل که خود به نحو پیشین به وقوع می‌پیوندند، بلکه همچنین بدین دلیل که امکان

۱. طبق تفسیر مشهور که پایان این بند را پایان استنتاج استعلائی می‌دانند. البته این نظر همگان نیست. برنارد فریدبرگ بر این باور است که استنتاج، به معنای دقیق کلمه، در بند ۲۴ - که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت - آمده است؛ و بخش‌های قبل از آن صرفاً برای طرح حرکتی اساسی است که شامل مقدمه خیال محض است؛ ر.ک: (Freydberg, 2005: 11).

2. figurliche Synthesis/figurative synthesis/synthesis speciosa
3. synthesis intellectualis
4. Verstandesverbindung/combination of the understanding
5. synthesis speciosa
6. synthesis intellectualis

دیگر شناخت‌های پیشین را بنیان می‌نهند» (B151).

مکریل در استنتاج سوپژکتیو از تشکیل صورت خیالی و قوه خیال بازتولیدی بحث می‌کند و می‌گوید: «کارکرد محوری خیال - که در استنتاج ابژکتیو نمایان می‌شود - تولیدی است. قوه خیال مولد است که میان فاهمه و حس برای اعمال کردن وحدت استعلائی آگاهی بر «همه متعلقات تجربه ممکن» (A118)، واسطه می‌شود. این شامل ترکیب تولیدی خیال است که مقولات فاهمه را بر حساسیت اعمال می‌کند. کانت در استنتاج ویراست دوم، نام تازه «ترکیب ارتسامی» را بر این ترکیب استعلائی خیال می‌گذارد ...» (Makkreel, 1990: 29). بنابراین، ترکیب ارتسامی، عنوان تازه همان ترکیب استعلائی خیال مولد در ویراست نخست است که چنانکه مکریل می‌گوید، کانت دلیل صریحی برای نامگذاری جدیدش ارائه نمی‌کند، اما واژه (figurative) چنانکه باید، بیانگر کیفیات گرافیکی و بیشتر مکانی است که قوه خیال به ترکیب کمک می‌کند. تا جایی که قوه خیال، ترکیب‌کننده است در خدمت فاهمه است، اما در این نقش، مقداری از توانایی مصوره^۱ خودش را نیز به کار می‌گیرد (Makkreel, 1990: 30).

بحث از دو ترکیب فوق، در بند ۲۴ مطرح می‌شود، عنوان این بند چنین است: «درباره تطبیق مقولات بر متعلقات حواس به طور کلی». بحث کانت در این بند، راجع به واقعیت ابژکتیو یافتن مقولات و تطبیق آن‌ها بر ابژه‌های حواس ما است. ترکیب فاهمه‌ای (intellectual)، صرفاً در مقوله، در رابطه با کثرات شهود به طور کلی اندیشیده می‌شود که کانت آن را تلفیق^۲ فاهمه نیز می‌نامد. ترکیب ارتسامی، ترکیب کثرات شهود حسی است که به نحو پیشین ضروری است و اگر صرفاً به وحدت ترکیبی اصلی «ادراک به خود» یعنی به وحدت استعلائی مقولات، مربوط گردد، ترکیب استعلائی قوه خیال نامیده می‌شود (B151).

کانت مایل است ترکیب فاهمه یا عقلی را «وحدت عمل» بنامد که فاهمه بدون حساسیت نیز از آن آگاه است (B153). از این رو، این ترکیب عقلی صرف، واقعیت ابژکتیو را به ما نمی‌دهد. در حالی که ترکیب استعلائی خیال است که از طریق تأثیر ترکیبی فاهمه بر حس درونی (B154)، کثرات تصورات داده شده را مطابق با وحدت ترکیبی «ادراک به خود» تعیین می‌کند و بدین طریق، وحدت ترکیبی ادراک به خود کثرات شهود حسی، به نحو پیشین توسط فاهمه اندیشیده می‌شود. بدین طریق است که مقولات به واسطه عمل استعلائی خیال، واقعیت ابژکتیو می‌یابند، یعنی بر متعلقات داده‌های شهود ما تطبیق می‌شوند (B153).

1. formative power

2. combination

«ترکیب فاهمه، اگر صرفاً فی‌نفسه ملاحظه شود، چیزی دیگر نیست جز وحدت عمل (action) که فاهمه بدون حساسیت نیز بدان، به مثابه عمل، آگاه است. ولی از طریق ترکیب، فاهمه قادر است حتی حساسیت را به نحو درونی، با توجه به کثراتی که ممکن است بر طبق صورت شهود حسی به فاهمه داده شود، تعیین کند. بنابراین، فاهمه عمل را تحت نام ترکیب استعلایی قوه خیال بر سوژه انفعالی اعمال می‌کند، که قوه آن است؛ و بدینسان ما به درستی می‌توانیم بگوییم که حس درونی تحت تأثیر آن عمل قرار می‌گیرد» (B153).

بنابراین «مقولات فاهمه بدون مساعدت خیال صرفاً صور محض اندیشه‌اند که اگر بخواهند معنا و مفهومی داشته باشند بایستی از طریق ترکیب ارتسامی خیال با حساسیت ما مرتبط شوند» (فولادی، ۱۳۹۲: ۳۶). همین امور که ترکیب ارتسامی خیال متکفل آن‌ها است در بحث شاکله‌سازی نیز مشاهده می‌شود. یعنی همچنان که ترکیب ارتسامی در تطبیق مقولات بر متعلقات حواس دخیل است، شاکله‌ها نیز در تطبیق مقولات بر پدیدار دخیلند (A 138/B 177). همچنین همان‌طور که مقولات بدون ترکیب ارتسامی بی‌معنایند، بدون شاکله‌ها نیز معنایی به مقولات داده نمی‌شود (A 147/B 186). از این رو، به نظر می‌رسد که ترکیب ارتسامی مطرح شده در اینجا به مثابه مقدمه‌ای بر بحث شاکله‌سازی است؛^۱ چه اینکه شاکله‌سازی نیز از طریق ترکیب استعلایی خیال انجام می‌گیرد. در بحث ترکیب ارتسامی، صرفاً به همین اندازه اکتفا می‌شود که ترکیب فاهمه از طریق ترکیب ارتسامی با ابژه‌ها مرتبط می‌شود؛ اما در شاکله‌سازی به ارتباط تک‌تک مقولات با ابژه‌ها پرداخته می‌شود.^۲

در تأیید بیان فوق می‌توان به گفته والش استناد کرد که وجه استمرار دو بخش نقد عقل محض، یعنی کتاب‌های تحلیل مفاهیم و تحلیل اصول، را به‌رغم جدایی ظاهری میان آن‌ها، ارجاع ابژکتیو مفاهیم پیشین می‌داند (Walsh, 1997: 68). این ارجاع ابژکتیو مفاهیم در بحث شاکله‌ها روشن است که توسط شاکله‌ها محقق می‌شود، اما در بحث استنتاج استعلایی، چنانکه گفتیم، ترکیب ارتسامی متکفل آن است.

۱. والش بدین مطلب اشاره می‌کند و این را از مزایای ویراست دوم نسبت به ویراست اول به شمار می‌آورد؛ ر.ک: (Walsh, 1997: 49).

۲. عنوان بند ۲۴ در ویراست دوم، که در آنجا ترکیب ارتسامی مطرح می‌شود چنین است: «درباره تطبیق مقولات بر ابژه‌های حواس به طور کلی» (B150). قید «به طور کلی» در این عنوان، در مقابل بحث ارتباط جداگانه هر مقوله با جزئیات داده شده حواس است که با طرح بحث زمان و شاکله‌های استعلایی زمان به انجام می‌رسد؛ ر.ک: (Freydberg, 2005: 12).

با توجه به آنچه ذکر شد، به نظر می‌رسد که کانت با ذکر ترکیب ارتسامی در ادامه استنتاج استعلائی، در پی بیان این مطلب است که استنتاج استعلائی بدون بحث شاکله‌سازی ناتمام است؛ چرا که بدون ترکیب استعلائی خیال، امکان تطبیق مقولات بر ابژه‌های حساسیت میسر نمی‌شود (B152). بدین طریق، اهمیت فوق‌العاده خیال در ویراست نهایی نقد برای ما آشکار می‌شود: ابژکتیوسازی مقولات. ترکیب ارتسامی، ناشی از خودانگیختگی خیال مولد است و همین ترکیب خیال مولد، باعث تولید تصور ما از مکان و زمان می‌شود. خیال مولد، قوه عرضه نخستین^۱ ابژه است، که از این رو مقدم بر تجربه است. کانت نه تنها در کتاب *انسان‌شناسی ...* تصریح می‌کند که شهودهای محض مکان و زمان، متعلق به قوه خیال مولدند (Kant, 2006: 60)، بلکه در *نقد اول* نیز می‌گوید: «فقط به وسیله این ترکیب [ترکیب ارتسامی]» (یعنی در این جریان که فاهمه حساسیت را تعیین می‌کند)، مکان و زمان به مثابه شهودها داده می‌شوند» (B161n). وجه چنین مدعایی این است که هر چند حس درونی، صورت محض شهود را در خود می‌گنجانند، ولی هیچ نوع همبستگی کثرات و در نتیجه هیچ شهود معینی در آن نیست. چرا که همبستگی و ترکیب صرفاً به وسیله عمل استعلائی قوه خیال (ترکیب ارتسامی) میسر می‌شود. کانت برای این ادعا مثال‌هایی می‌آورد: ما بدون کشیدن خطی در اندیشه، هرگز نمی‌توانیم خط را به اندیشه درآوریم؛ بدون رسم کردن دایره، نمی‌توانیم آن را بیاندیشیم؛ بدون عمود نهادن سه خط بر یکدیگر از یک نقطه واحد، سه بعد مکان را هرگز نمی‌توانیم تصور کنیم؛ و سرانجام اینکه، بدون عطف توجه به عمل توالی ترکیب کثرات هنگام ترسیم خط، زمان را نمی‌توانیم تصور کنیم (B154). در *آثار بازمانده* از کانت، از مکان و زمان به عنوان شهودهای خودساخته ما یاد می‌شود که محصول قوه خیال اند: «مکان و زمان، محصول‌های (البته محصول‌های نخستین) خیال خود ما هستند، در نتیجه شهودهای خود - آفریده‌اند^۲، مادام که سوژه، خودش را متأثر می‌کند و بدین وسیله پدیدار است، نه شیء [Sache] فی‌نفسه» (Kant, 1998: 176, 185)

نتیجه‌گیری

چنانکه مشاهده شد، قوه خیال در نظام استعلائی کانت نه تنها در فرآیند ابژکتیوسازی شناخت، کنشگری فعال است بلکه حصول صور پیشین مکان و زمان برای ما نیز به واسطه توانایی‌های خیال است. توانایی خیال در این نظام فلسفی، بی‌زمینه نبود چندان که این قوه از اواخر قرن هجدهم، هم در نظریه‌های شناخت و هم در زیبایی‌شناسی و نظریه‌های هنر نقشی

1. original presentation

2. self-created

محوری را ایفا می‌کرد و خیال خلاق، صفت بارز نبوغ اصیل^۱ بود. خیال برای شاعران رومانتیک و اخلافشان، به تعبیر بودلر^۲، «ملکه قوا»، «ملکه حقیقت» (la reine des facultés, 'la reine du vrai' بود (Murray, 2005: v). اما نکته قابل توجه در اندیشه کانت، این است که خیال در نظام «شناختی» دارای نقشی بنیادین می‌شود چندان که می‌توان سخن فیخته را نتیجه مباحث کانت^۳ دانست هنگامی که می‌گفت: نه تنها «بدون خیال مولد اساساً هیچ چیز در ذهن انسان امکان تبیین ندارد» (Fichte, 1991: 188)؛ بلکه «هر گونه واقعیت ... تنها به وسیله خیال زاییده می‌شود» (Ibid. 202). شلینگ نیز در پی همین مباحث می‌گفت: «جهان ابژکتیو صرفاً شعر اصیل، تاکنون ناآگاه، روح است؛ ارگانون کلی فلسفه - و شالوده کل تاقی آن - فلسفه هنر است» (Schelling, 2001: 12). از نظر شلینگ، «وظیفه مشترک هنر و فلسفه، آفریدن صورتی از شعر آگاهانه است که شعر ناآگاهانه خود هستی را به روشنی بیان می‌کند؛ و این شعر ناآگاهانه یا poiesis (خلقت وجود روزمره)^۴ چیزی است که همه انسان‌ها به مثابه مالکان «خیال مولد» در آن سهیم‌اند. تصور شلینگ از شعر ناآگاهانه، تقریباً بدون تردید، پژواک توصیف کانت از خیال به مثابه «ریشه ناشناخته برای ما»^۵ است. اما شلینگ گامی فراتر می‌رود.

1. original genius

2. Baudelaire

۳. منظور نگارنده این نیست که سخنان فیخته یا شلینگ - که در ادامه خواهد آمد - مورد تأیید کانت بوده است یا اینکه کانت می‌خواسته چنین بگوید؛ بلکه صرفاً سخن این است که این‌ها لوازم بحث‌های کانت بود هر چند منکر این نیستیم که فضای رومانتیسم نیز در ذهن آن‌ها اثرگذار بوده است.

4. creation of everyday existence

۵. ریچارد کارنی تصور می‌کند که خود کانت، قوه خیال را به مثابه «ریشه ناشناخته» حس و فاهمه دانسته است (Kearney, 2003: 156). از این رو، در اینجا، تصور شلینگ را «پژواک توصیف کانت» می‌داند. اینکه شلینگ از خلاقیت و آزادی خیال در فلسفه کانت اثر پذیرفته است، سخنی رواست ولی این بیانگر این نیست که کانت، خیال را ریشه ناشناخته قوا بداند. این امر، تفسیر هایدگر از کانت است که مخالفی مانند دیتر هنریش نیز دارد. هنریش، برخلاف هایدگر، استدلال می‌کند که از نظر کانت، ریشه مشترک حس و فاهمه اساساً غیرقابل شناخت و دسترس‌ناپذیر است و حتی در ویراست نخست نیز نمی‌تواند با خیال یا هر قوه دیگری تطبیق داده شود (Henrich, 1994: 21). وی هر سه قوه حساسیت؛ خیال؛ و فاهمه را برای حصول شناخت ضروری می‌داند به نحوی که هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌توان از دیگری استنتاج کرد (Ibid. 31). عبارت ذیل، تأییدی برای مدعای هنریش است: «... این وحدت عقل، صرفاً فرضی است. ما حکم نمی‌کنیم که چنین قوهای [یعنی قوه بنیادین مطلق واحد] در واقع باید یافته شود، بلکه، باید آن را به سود عقل، یعنی برای بنیان نهادن بعضی اصول برای قاعده‌های بسیاری که تجربه می‌تواند برای ما فراهم کند، بجویم و تا آنجا که ممکن باشد، بدین نحو وحدت نظام‌مند را در شناخت وارد سازیم» (A 649-50/B 677-8). بنابراین، ریشه مشترک قوا - که به معنای بازگرداندن همه قوا به قوهای واحد است - از نظر کانت امری فرضی و اصلی تنظیمی است، نه اینکه بتوانیم آن را بیابیم.

وی با توضیح دادن رابطه میان خلاقیت ناآگاهانه خیال در زندگی روزمره و خلاقیت آگاهانه‌اش در هنر و فلسفه، تقابل میان طبیعت و هنر را که از افلاطون تا خود کانت شایع بود، برمی‌چیند. شلینگ تردیدی برای ما باقی نمی‌گذارد که خیال، خالق هر دوی طبیعت و هنر است، هم ابژه‌های واقعی جهان و هم ابژه‌های آرمانی فرهنگ - شامل ایده‌های خود عقل. خلاصه اینکه خیال، آفریننده اشعار و کائنات است» (Kearney, 2003: 179-180). شلینگ نتیجه می‌گیرد که، تفاوت نابغه هنری از افراد معمولی صرفاً تا جایی است که وی وحدت خیال ناآگاهانه و آگاهانه‌اش را محقق ساخته است (Schelling, 2001: 228); (Ibid. 180). از نظر شلینگ و هگل - در مقالات اولیه‌اش - خیال، همان عقل است (Bates, 2004: 4); (Schelling, 2001: 176). هگل تصریح می‌کند که، «خیال چیزی به جز خود عقل نیست» (Hegel, 1977: 73).

ماحصل کلام اینکه خیال که در سنت فلسفی، قوه انتزاع‌کننده صرف بود، هر چند از سویی در دست تجربه‌گرای شکاک اسکاتلندی فعال شد و از سوی دیگر، از نظر باومگارتن توانایی ابداع یافت که شناخت فروتر را به ما می‌داد، اما فعالیت آن در نزد هیوم صرفاً مسئله‌ای روان‌شناختی بود (تداعی تصورات)؛ و در نزد باومگارتن نیز نقش خیال در شناخت فروتر یعنی حسی و زیباشناختی بود. اما در کانت مسئله رنگ و رویی دگر یافت و خیال در عرصه معرفت‌شناسی، نه به نحو روان‌شناختی بلکه به نحو استعلائی فعال شد. گریز ظاهری کانت از ارائه نقش ترکیب به خیال، چندان که باید موفق نیست و در هر حال، صورتگر مکان؛ زمان؛ و محقق‌سازنده مقولات است. چنین اهمیتی برای خیال در نقد اول، به علاوه آنچه که خیال در نقد سوم متکفل آن شد، با عجین شدن در روح زمانه (رمانتیسم)، دست‌مایه‌ای غنی برای ایده‌آلیست‌های بزرگ آلمان شد چندان که بازیگری خلاقانه خیال را در آثار هر سه ایده‌آلیست بزرگ پس از کانت به وضوح مشاهده می‌کنیم.

این بازیگری فعالانه خیال، نه امتیازی برای نظام استعلائی معرفتی که نقصانی برای آن است؛ هم از این رو بود که کانت در پی برجسته نمودن نقش فاهمه در ویراست دوم برآمد امری که مشکل خود را داراست چرا که مسئله اساسی در اینجا نحوه رابطه کلی و جزئی است که در واقع، قوه خیال نقش رابط را ایفا می‌کند و کمرنگ شدن آن به معنای سربسته ماندن معماست. در هر حال، به نظر می‌رسد که کار کانت در این راستا قرین توفیق نبود و این امر چونان معضلی اساسی در معرفت‌شناسی وی باقی ماند.

منابع

الف - فارسی

۱. کاسیرر، ارنست؛ *فلسفه روشنگری*، ترجمه بدالله موقن، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۹.
۲. کانت، ایمانوئل؛ *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
۳. _____؛ *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۴. فولادی، عقیل؛ «شاکله‌سازی و کارایی آن در نقد اول کانت با تأکید بر مفهوم مکان»، در فصلنامه آینه معرفت، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲، ش ۳۷.

ب - لاتین

5. Bates, Jennifer Ann; 2004, *Hegel's Theory of Imagination*, Albany: State University of New York Press.
6. Fichte, J. G; 1991, *The Science of Knowledge*, Edited and translated by Peter Heath and John Lachs, Cambridge: Cambridge University Press.
7. Freyberg, Bernard; 2005, *Imagination in Kant's Critique of Practical Reason*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.
8. Hume, David; 1826, "A **Treatise of Human Nature, Book I, Part I, Section VI**", in *The Philosophical Works of David Hume*, Volume I, Edinburgh.
9. Hegel, Georg Wilhelm Friedrich; 1977, *Faith and Knowledge*, An English translation of G. W. F. Hegel's *Glauben und Wissen* prepared and edited by Walter Cerf & H. S. Harris, Albany: State University of New York Press.
10. Hegel, G.W.F; 1904, *The Logic of Hegel*, translated from *The Encyclopaedia of the Philosophical Sciences* by W. Wallace, 2ed ed. London: Oxford University Press.
11. Henrich, Dieter; 1994, *On the Unity of Subjectivity*, translated by Guenter Zoeller, in *The Unity of Reason: Essays on Kant's Philosophy*, edited and with an introduction by Richard L. Valkley, Massachusetts: Harvard University Press.
12. Kant, Immanuel; 2006, *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, Translated and edited by Robert B. Louden, with an introduction by Manfred Kuehn, Cambridge: Cambridge University Press.
13. _____ ; 1999, *Correspondenc*, translated and edited by Arnulf Zweig, Cambridge: Cambridge University Press.
14. _____ ; 1999, "**Critique of Practical Reason**", in *Practical Philosophy*, translated and edited by Mary J. Gregor, Cambridge: Cambridge University Press.

15. _____ ; 2000, *Critique of the Power of Judgment*, edited by Paul Guyer, translated by Paul Guyer and Eric Matthews, Cambridge: Cambridge University Press.
16. _____ ; 2000, *Critique of Pure Reason*, translated by Paul Guyer and Allen W. Wood, Cambridge: Cambridge University Press.
17. _____ ; 1992, *Lectures on Metaphysics*, translated and edited by Karl Ameriks, Steve Naragon, Cambridge: Cambridge University Press.
18. _____ ; 2005, *Notes and Fragments*, edited by Paul Guyer, translated by Curtis Bowman, Paul Guyer, Frederick Rauscher, Cambridge: Cambridge University Press.
19. _____ ; 1998, *Opus postumum*, translated by Eckart Forster and Michael Rosen, edited with an introduction and notes, by Eckart Forster, Cambridge: Cambridge University Press.
20. Kearney, Richard; 2003, *The Wake of Imagination*, London: Routledge.
21. Makkreel, Rudolf, A; 1990, *Imagination and Interpretation in Kant*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
22. Murray, Penelope; 2005, in *J.M. Cocking, Imagination: A study in the history of ideas*, Edited with an introduction by Penelope Murray, London: Routledge.
23. Paton, H. J; 1936, *Kant's Metaphysic of Experience*, Vol. 1, London, Unwin Brothers.
24. Rosenberg, Jay F; 2005, *Accessing Kant: A Relaxed Introduction to the Critique of Pure Reason*, Oxford: Oxford University Press.
25. Runes, Dagobert D; 1983, (ed.) *the Dictionary of Philosophy*, Philosophical Library of N.Y.
26. Schelling, F.W.J; 2001, *System of Transcendental Idealism (1800)*, translated by Peter Heath with an introduction by Michael Vater, University Press of Virginia.
27. Walsh, W.H; 1997, *Kant's Criticism of Metaphysics*, Edinburgh University Press.